یادداشت

مانیفست اصلاح‌طلبی؛ پیش‌زمینه تشکیل هسته سخت اصلاحات

بهروز شاهرخ‌نیا

۲۱ سال از دوم خرداد ۷۶ و پیروزی جریان سیاسی «چپ» در انتخابات ریاست‌جمهوری هفتم می‌گذرد. در طول این دو دهه، نام‌های مختلفی به این جریان منتسب، تحمیل یا پیوست شده؛ با این حال، بیش از هر نامی این جریان به نام «اصلاح‌طلبان» در گفتمان و ادبیات مکتوب عرصه سیاسی کشور شناخته می‌شوند. اصلاح‌طلبان با وجود حضور پررنگ و سازمانی و حزبی در عرصه‌ها و ادوار گوناگون، اما هنوز نتوانسته‌اند تعریف و راهبرد مشخص و جامعی از اصلاح‌طلبی ارایه دهند، راهبردی که مرجع گروه‌ها و احزاب تشکیل‌دهنده این جریان عظیم در کشور باشد. به همین دلیل است که در ادوار و سال‌های مختلف، شاهد حضور احزاب و گروه‌های مختلف با دیدگاه‌های متفاوت و بعضا متناقض در این جبهه سیاسی هستیم، به گونه‌ای که روزی رقبای اصلاح‌طلب «جبهه مشارکت» به این جبهه سیاسی نام «بین‌العباسین» منتسب کردند، اکنون نیز به نظر می‌رسد کلیت جریان اصلاح‌طلب پس از دو دهه حضور و ظهور رسمی قابلیت حمل چنین لفظی را دارد.

همچنین، در ۲۱ سال گذشته اصلاح‌طلبان با فراز و نشیب‌های متعددی روبه‌رو بودند، از پیروزی‌های متعدد در انتخابات سال‌های بعد از ۷۶ تا شکست سال ۸۴، حوادث تلخ ۸۸ و سرانجام پیروزی ائتلافی در انتخابات ریاست‌جمهوری سال ۹۲ و... تاکنون، ولی همچنان یک سوال هم برای احزاب و اعضای این جبهه و هم ناظران سیاسی و مدنی بی‌جواب مانده است: اصلاح‌طلبی چیست و اصلاح‌طلب کیست؟

هم‌اکنون جریان اصلاح‌طلب، «شورای هماهنگی» و «شورای سیاستگذاری» را به عنوان دو نهاد بالادستی که اعضای آنها احزاب و افراد و گروه‌های اصلاح‌طلب هستند، در راس خود دارد. با اینکه این دو نهاد و به خصوص بعد از سال ۹۲، شورای سیاستگذاری، توانسته‌اند نقش موثری در پیروزی‌های انتخاباتی داشته باشند، ولی از لحاظ سازماندهی و پروسه‌های تصمیم‌سازی و برون‌دادی با انتقاداتی جدی روبه‌رو بوده‌اند؛ از جمله در اداره و بسته شدن لیست‌ها... در همین راستا اخیرا برخی نیز به نقش پررنگ افراد به جای شاخص‌ها در تعیین افراد لیست شوراها اشاره کرده که این مساله خود باعث افزایش انتقادات به این نهاد بالادستی اصلاح‌طلبی شده است.

در روزهای اخیر با نامه صد اصلاح‌طلب به «سیدمحمد خاتمی» و درخواست افزایش نقش موثر وی در عرصه مدیریت جبهه اصلاحات و لزوم «اصلاح اصلاحات» روبه‌رو بوده‌ایم و علاوه بر آن باید به پیشنهاد «سعید حجاریان» نیز اشاره کرد. امروز پیشنهاداتی با محور تشکیل هسته سخت اصلاحات روبه‌رو هستیم، هر دو پیشنهاد در شرایطی مطرح شده که کمتر از دو سال تا انتخابات مجلس زمان باقی مانده و سوالی که به ذهن خطور می‌کند این است که با وجود دو نهاد شورای هماهنگی و شورای عالی سیاستگذاری چه لزومی و چه دلیلی بر نهادسازی بیشتر وجود دارد. آیا قرار است این نهاد جدید چه فعالیتی را انجام دهد که تاکنون انجام نشده است؟ و سوال دیگر اینکه چرا باید به جای اصلاح اشکالات موجود در یک سیستم مستقر، نهاد و سیستم جدیدی را جایگزین آن کرد.

متاسفانه، نویسنده این مقاله، از ابتدا با تشکیل «شورای سیاستگذاری» به دلیل نحوه انتخاب اعضای آن و همچنین عدم وجود تعریفی مشخص درباره کارکرد آن موافق نبودم، لذا جا دارد سوال شود که تشکیل هر نوع نهاد دیگری بدون پاسخ به دو سوال «اصلاح‌طلبی چیست و اصلاح‌طلب کیست»، طی کردن راهی است که بارها تجربه شده است. به عبارتی این یعنی تکرار گذشته، بدون توجه به گذشته.

پیشنهاد «حجاریان» مبنی بر تشکیل «هسته سخت اصلاحات» و آزمون‌های پیشنهادی ایشان نیازمند پیش‌زمینه‌هایی است که به نظر می‌توان یکی از مهم‌ترین آنها را تدوین و ابلاغ «مانیفست اصلاح‌طلبی» نامید؛ همان مهمی که سال‌هاست، با وجود درخواست بدنه از رهبری جریان اصلاحات، مغفول مانده است.

این روزها و ماه‌ها که هنوز زمان کافی تا انتخابات آینده باقی مانده، فرصت مناسبی برای تفکر پیرامون این سند راهبردی و نگارش آن با مشارکت اقشار و نخبگان و مدیران این جریان پیش‌روی کشور است. قطعا تهیه این سند بالادستی برای چنین جریان عظیم سیاسی نه یک نیاز، که یک ضرورت است و کمک زیادی برای معرفی اصلاح‌طلبی به صورت روشن و مشخص به جامعه خواهد کرد. امری که انتظارات جامعه از این جریان را مشخص کرده، از ورود و خروج‌های بی‌رویه و کنترل نشده و نفع‌برداری از آن جلوگیری کرده و وظایف هر عضو آن را مشخص می‌کند؛ چنان که راه را برای تشکیل «هسته سخت اصلاح‌طلبی» نیز هموار می‌سازد.

در پایان به نظر می‌رسد این جریان سیاسی با چند نیاز اصلی مواجه است؛ توقف فعالیت کلیه نهادهای بالادستی موازی، بهبود و اصلاح ساختار و ترکیب و کارکرد نهادهای بالادستی، تقویت جایگاه احزاب به عنوان یکی از مهم‌ترین ارکان دموکراسی، تصمیم‌گیری مشارکتی بر مبنای دخیل کردن نیروهای نسل دوم، استفاده مکتوب و بهره عملی از زوایای مختلف تجربه ۲۱ ساله این جریان سیاسی.

تحلیل

تاملی درباره پیشنهاد برپایی مجلس دوم:

همین مجلس نماینده همه باشد

حسن وکیلیان

جناب آقای مهندس باهنر، نماینده هفت دوره مجلس شورای اسلامی چندی است بر تشکیل مجلس دوم پافشاری می‌کنند و معتقدند با یک مجلس نمی‌توان کشور را اداره کرد. در ادامه ایشان از نظام حزبی نیز حمایت کرده و موفقیت اولی را در گرو وجود دومی دانسته‌اند.(۱) به نظر می‌رسد بازیگران سیاسی سنتی ایران پس از سال‌ها انکار توصیه‌های مصلحان سیاسی به تجربه دریافته‌اند که پارلمان فعلی نقش‌های بایسته خود را به شایستگی ایفا نمی‌کند. مثلا قوانین مصوب، انبوه و فاقد کیفیت‌اند و بیش از آنکه راهگشای مسائل جامعه ایران باشند خود به یک معضل لاینحل تبدیل شده‌اند. وجود فسادهای بزرگ و سوء مدیریت دستگاه‌های اجرایی و غیر اجرایی در حد کلان می‌تواند نشانگر این باشد که پارلمان از صلاحیت نظارتی خود به‌درستی استفاده نمی‌کند. سطح اظهارنظرها و نحوه فعالیت و رفتار نمایندگان ادوار مختلف مجلس و اصرار نمایندگان بر تحقق مطالبات منطقه‌ای و بخشی نیز انتقاداتی را بر انگیخته تا جایی که در دوره‌های مختلف پارلمان، موضوع تغییر حوزه‌های انتخابیه فعلی به حوزه‌های انتخابیه استانی به عنوان راهکاری برای برون رفت از وضعیت فعلی پیشنهاد شده که همواره در مرحله طرح متوقف مانده است.

به نظر می‌رسد پیشنهاد برپایی مجلس دوم برای مواجهه با چنین مشکلاتی مطرح شده است. اما پرسش این است که آیا مجلس دوم می‌تواند راه‌حل مناسبی برای رفع مشکلات یاد شده باشد؟

به نظر نگارنده مشکلات یاد شده بیش از آنکه به تعدد نمایندگان و مجالس ارتباط داشته باشد به فقدان تنوع و تعدد ایده‌ها و عقاید ارتباط دارد. واقعیت این است که پارلمان اولا و بالذات باید محل بروز عقاید و دیدگاه‌های متنوع موجود در یک جامعه سیاسی باشد. به قول جان آدامز «پارلمان باید همچون مینیاتوری از کل مردم باشد.» این تنوع است که می‌تواند به غنی شدن محتوای تصمیمات بینجامد و به قوانین مصوب حیثیت و اعتبار ببخشد و منازعه را به مفاهمه و همزیستی مسالمت‌آمیز تبدیل کند. متاسفانه تفاسیر و عملکرد شورای نگهبان قانون اساسی در فرآیند انتخاب نمایندگان در کنار جلوگیری از رشد احزاب سیاسی متنوع و مختلف درنهایت به شکل‌گیری مجالسی با کمترین میزان تنوع منتهی شده است. در واقع در حال حاضر آنچه به رسمیت شناخته شده نوعی نمایندگی جغرافیایی است که در نهایت تمام مزایای برپایی پارلمان را زایل کرده و در مقابل هزینه‌های فعالیت آن را تشدید کرده است. اهمیت مجالس دوم در کشورهای دو مجلسی به سبب انعکاس این تنوع است والا اگر بنا بر ازدیاد نفرات همفکر و همکیش سیاسی باشد تفاوت یک مجلس و دو مجلس تفاوت در هزینه است نه در فایده.

عملی شدن پیشنهاد برپایی مجلس دوم مستلزم اصلاح قانون اساسی است که چندان راه‌حل حقوقی- سیاسی به صرفه‌ای به شمار نمی‌رود. برای ارتقای سطح پارلمان و نمایندگان مجلس شورای اسلامی راه‌حل‌های مقرون به‌صرفه‌تری وجود دارد که سال‌ها مورد مطالبه مصلحان سیاسی بوده است: پیشنهاد می‌شود شورای محترم نگهبان در شیوه نظارت خود بر انتخابات مجلس شورای اسلامی تجدید نظر کند و در عمل حق انتخاب شدن شهروندان ایران با گرایشات و آرای مختلف سیاسی را به عنوان یک حق بنیادین و مسلم بیش از پیش مدنظر قرار بدهد. علاوه بر نمایندگی جغرافیایی، شهروندان حق دارند از نظر عقیدتی نیز نمایندگی شوند؛ بنابراین باید زمینه فعالیت حزبی نمایندگان فراهم شود. به جرات می‌توان گفت آیین‌نامه داخلی مجلس شورای اسلامی یکی از معدود قوانینی است که حتی یک‌بار نام حزب در آن نیامده است در حالی که اولین اقدام برای مبارزه با بخشی‌نگری و اولویت بخشیدن به منافع خرد و کوتاه‌مدت، تشویق نمایندگان به فعالیت حزبی است. بنابراین، نمایندگان آیین‌نامه داخلی مجلس را در جهت حزبی شدن مبنای فعالیت پارلمانی اصلاح کنند و شورای نگهبان آن را مغایر قانون اساسی اعلام نکند. اگر اراده سیاسی وجود داشته باشد اینها راه‌حل‌های ارزان‌تری برای حل مشکلات پیش گفته است.

پی‌نوشت:۱- روزنامه آرمان، ۱۳۹۷/۴/۱۳

عضو هیات علمی دانشگاه علامه طباطبایی

نظر

سیاست‌ورزی در وضعیت نابهنجار

علیرضا علوی‌تبار

در سال‌های گذشته در گفتارهای تبلیغی و تهییجی سیاسی، بارها ادعا شده است که ایران در وضعیت خاصی قرار دارد و در مواجهه با این وضعیت باید سیاست‌ورزی خاصی پیشه کرد. این ادعا آنقدر تکرار شده است که دیگر کسی آن را جدی نمی‌گیرد و به الزاماتش فکر نمی‌کند.

تصور من این است که شرایط کنونی ایران، شرایطی غیرعادی و نامتعارف است. به همین دلیل نیز سیاست‌ورزی عادی و متعارف در آن پاسخگو نیست و باید به گونه دیگری از سیاست‌ورزی اندیشید. برای آنکه ادعای من با ادعای تکراری چهل ساله مترادف نشود، به دلایلی اشاره می‌کنم که به گمانم «وضعیت کنونی» را از ماقبل آن متمایز می‌کند. پس از آن به این می‌پردازم که الزامات این وضعیت نابهنجار و نامتعارف برای سیاست‌ورزان چیست؟

هنگامی که به وضعیت امروز نگاه می‌کنم، چند محور به گمانم وضعیت ما را متفاوت از پیش می‌نماید.

نخست

وضع مشکلات ایران. مشکلات کلان ایران دیگر مساله یا مشکل نیستند، اغلب به «بحران» تبدیل شده و در بهترین برآورد «معضل» هستند. مجموعه بحران‌ها و معضلات در هم تنیده که با یکدیگر همبستگی مثبت دارند و یکدیگر را تشدید می‌کنند. مساله اجتماعی که به بحران تبدیل می‌شود در آستانه تبدیل به «فاجعه» است.

دوم

ادراک اقشار متوسط از مشکلات در هم تنیده کشور، به گونه‌ای است که هیچ انگیزه‌ای برای تلاش در جهت حل کردن مشکلات برنمی‌انگیزند. گویی همه در مواجهه با مشکلات «نگران، ناامید و خسته» هستند. این احساس خود را در نوعی فلج شدن جمعی به نمایش گذارده است.

سوم

راه‌های سیاست‌ورزی متعارف و مسالمت‌جویانه یعنی طرح مطالبات از طریق رسانه‌ها و انجمن‌های مدنی و شرکت در انتخابات برای تغییر دادن وضعیت سیاسی نزد کاربران، کارایی خود را از دست داده‌اند. مهم این نیست که در واقعیت هم این ابزارها کارآمدند یا خیر. مهم این است که تعداد قابل ملاحظه‌ای از کاربران پیشین، در کارایی این ابزارها شک و تردید دارند.

چهارم

در میان مخالفان حکومت در سال‌های پس از انقلاب، همیشه گروه‌ها و جریان‌هایی وجود داشته‌اند که خود را با خواسته‌ها و جهت‌گیری‌های قدرت‌های جهانی و منطقه‌ای (مانند امریکا و اسراییل) هماهنگ کرده و همسو با آنها حرکت کرده‌اند. در مقاطعی نیز همسایگان مخالف حکومت به عنوان متحد و همراه برگزیده شده‌اند (عراق تحت سلطه حزب بعث و عربستان سعودی). اما در کمتر زمانی شاهد اعلان صریح همسویی با قدرت‌های خارجی و دعوت از آنها برای مداخله نظامی و غیرنظامی در ایران بوده‌ایم. اما این روزها شاهد شکسته شدن قبح همراهی با قدرت‌های سلطه‌گر جهانی و منطقه‌ای برای تصرف قدرت‌های حکومتی در ایران هستیم.

پنجم

در تحلیل‌های سیاسی داخلی در میان اصلاح‌طلبان و بهبودخواهان همیشه بر این نکته تاکید می‌شد که جریان مقابل به دلیل جهل و منافع گروهی و کوتاه‌مدت، علیه ایران و منافع ملی بلندمدت‌اش عمل می‌کند. اما در روزهای اخیر این باور قوت گرفته که شاید باید نقش جریان خارجی را نیز در این تحلیل دید. بطور مثال بخش قابل توجهی از تحلیلگران داخلی روزبه‌روز تامین منافع اسراییل در بلندمدت را در فهم اقدامات برخی از جریان‌های درون حاکمیت پررنگ‌تر می‌بینند. نوعی توافق در مورد نقش عناصر نفوذی اسراییل در جهت‌دهی به جریان تندرو داخلی در میان تحلیلگران در حال شکل‌گیری است. البته برخی از دستگیری‌ها نیز به عنوان شاهد این مدعا مطرح می‌شوند. اگر این تحلیل پذیرفته شود دیگر با حریفی نادان و کوته‌بین مواجه نیستید بلکه با نفوذی یک قدرت سلطه‌گر مواجه‌اید.

ششم

تلاش‌های موفق یا ناموفقی برای ایجاد دگرگونی در نهادهای انتخابی (ریاست‌جمهوری، مجلس و شوراها) صورت گرفته که اغلب به دلیل نقش نظارت استصوابی رضایت خاطر کامل رای‌دهندگان را تامین نکرده است اما در مواردی که تلاش برای تغییر کم‌وبیش موفق ارزیابی می‌شده است نیز نبودن تغییر متناسب در نهادهای انتصابی باعث شده تا نهادهای انتخابی به‌طور کامل قدرت عمل خود را از دست بدهند و سخت دچار ناکارآمدی بشوند. به همین دلیل تلاش برای ایجاد دگرگونی از طریق انتخابات در ذهن فعالان سیاسی کارآمدی خود را به مقدار زیادی از دست داده است. همه می‌پرسند که چرا باید برای تغییری تلاش کرد که حتی در صورت موفقیت نیز قادر به تحقق هیچ وعده‌ای نیست؟

هفتم

اقتصاد سیاسی رانتی ایران، کم‌وبیش همه جریان‌های سیاسی را درگیر و به گونه‌ای آلوده کرده است. رانت در صورت دارایی و فرصت‌های اقتصادی، موقعیت سیاسی و قدرت تصمیم‌گیری و شأن و منزلت اجتماعی توزیع شده و اغلب نیروهای موثر از آن برخوردار شده‌اند. به همین علت همه در حفظ وضع موجود دارای منافعی هستند و از تغییر آن در هراسند و ناخودآگاه حفظ این داشته‌ها به‌نوعی محافظه‌کاری گسترده دامن زده که گریبان دگرگونی‌خواهان را نیز گرفته است! مقاومت در برابر تغییر در جامعه‌ای که به‌شدت خواهان تغییر است، به جدایی روزافزون جریان‌های سیاسی از بخش‌های مختلف جامعه منجر شده است.

هشتم

در هیچ مقطعی بعد از انقلاب شاهد چنین قدرت گسترده‌ای برای برخی نهادها نبوده‌ایم. این قدرت با میل فزاینده برای کنترل همه‌چیز و بی‌پروایی در بیان این میل وضعیتی متفاوت از قبل ایجاد کرده که نباید در تحلیل وقایع آن را نادیده بگیریم.

گمان می‌کنم، همین موارد کافی باشد تا توافق کنیم، «وضعیت امروز غیرعادی و نامتعارف» است. تا اینجای بحث ادعا این است که در وضعیت عادی و متعارف سیاسی، می‌توان سیاست‌ورزی عادی و متعارف داشت اما اگر وضعیت غیرعادی و غیرمتعارف شود دیگر سیاست‌ورزی عادی و متعارف پاسخ نخواهد داد. روشن شد که چرا نمی‌توان وضعیت فعلی را عادی و متعارف تلقی کرد. حال باید توضیح دهیم که سیاست‌ورزی عادی و متعارف (که در این وضعیت جواب نمی‌دهد) چیست؟ به گمان من سیاست‌ورزی عادی بهبودخواهان و اصلاح‌طلبان چند مشخصه اصلی به شرح زیر داشته است:

۱- محوریت بهبودخواهی حکومتی. در نوشته‌های دیگری به تفصیل گفته‌ام که اگر «خشونت» و «نقش نیروهای خارجی» را از راهبرد سیاسی مورد نظر خود حذف کنیم، تنها دو راهبرد برای گذار به مردم‌سالاری در مقابل خواهیم داشت: بهبودخواهی حکومت و جنبش اجتماعی که هر دو مسالمت‌جویانه هستند؛ یکی با تکیه به بخش‌های بهبودخواه حکومت و دیگری با تکیه بر فرودستان و محرومان. برخورد شدید پس از اعتراض‌های سال ۸۸ و ترس از بازگشت به وضعیت قبل از ۹۲، باعث شده تا تمام تمرکز نیروهای سیاسی بر بهبودخواهی حکومتی قرار گیرد و هر نوع جنبشی از ترس برخورد و بازگشت وضعیت امنیتی کنار گذاشته شود.

۲- محدودیت در استفاده از ابزارهای مبارزه مسالمتامیز سیاسی. با توجه به تجربه جوامع مختلف در مبارزه مسالمت‌آمیز سیاسی برای ایجاد تغییر از چند روش و ابزار مختلف استفاده می‌شود. مهم‌ترین آنها عبارتند از: الف) صندوق رای و تلاش برای تغییر ترکیب نهادهای انتخابی حکومت، ب) مطالبه‌گری صنفی، جنسی، قومی و... از طریق تشکل‌های صنفی و نهادهای مدنی، ج) اعتراض‌های خیابانی، د) اعتصاب. مبارزه سیاسی عادی تنها به استفاده از دو ابزار اول (صندوق رای، مطالبه‌گری) محدود می‌شود و بهره‌گیری از دو ابزار دیگر را به دلیل امکان سوءبرداشت یا سوءاستفاده کنار می‌گذارد.

۳- محدود شدن مطالبات به چارچوب ساختار موجود. ساختار سیاسی موجود ایران از لحاظ حقوقی، ترکیب نامتجانسی است. از نظر حقیقی نیز ساختار سیاسی ایران در برخی روش‌های مردم‌سالارانه (مانند انتخابات) که در آن مورد استفاده قرار می‌گیرد و بسته به اینکه کدام طیف (سنتی یا مدرن) غلبه پیدا می‌کنند، در نوسان است. خواسته‌هایی که از جانب نیروهای سیاسی بهبودخواه دنبال می‌شده است، در چارچوب همین ساختار و با رعایت گفتمان مشروعیت‌بخش در همین ساختار بوده است. دفاع از حقوق مردم در چارچوب قانون اساسی موجود به همه اقدامات مردم‌گرایانه جهت می‌داده است. تاکنون در میان نیروهای مسالمت‌جوی داخلی خواسته‌ای فراتر از این چارچوب مطرح نشده است.

۴- نقد غیر ریشه‌نگر نسبت به توزیع رانت. نظام اقتصاد سیاسی ایران، ویژگی‌هایی دارد که بدون توجه به آنها نمی‌توان به نقد وضع موجود و ارایه راه‌حل برای غلبه بر مشکلات آن پرداخت. حوزه اقتصاد در جامعه ما از حوزه سیاست تفکیک نشده است اگرچه در مواقعی بر سر کنترل منابع در جامعه رقابت صورت می‌گیرد اما اغلب با توافق وضعیت کنترل منابع و برخورداری از رانت‌ها ثابت می‌ماند.

با توجه به پیوند ساختار سیاسی و ساختار اقتصادی، ساختار سیاسی به نوعی نظام اقتصاد سیاسی «با دسترسی محدود» منجر شده است. اغلب نقدهایی که می‌شود در چارچوب تداوم «نظام دسترسی محدود» است. کمتر به چگونگی گذار از نظام با دسترسی محدود به نظام با دسترسی باز فکر می‌شود. نقدها به این صورت غیرریشه‌نگر شده و در چارچوب ساختار موجود و تداوم آن طرح می‌شوند. به گمانم روشن شد که وقتی از سیاست‌ورزی متعارف و معمولی سخن می‌گوییم به چه چیز اشاره می‌کنیم. ظاهرا این نوع سیاست‌ورزی در وضعیت فعلی به مشکل رسیده است.

برای شکستن بن‌بست موجود چه باید کرد؟ و چه می‌توان کرد؟ بحث تفصیلی در این مورد نیازمند گفت‌وگو و گفت‌وگوی انتقادی با جریان‌های مختلف فکری- سیاسی است. اما اجمال بحث این است که باید از تکرار صرف آنچه سیاست‌ورزی معمولی و متعارف است، پرهیز کرد. نباید اقدامات در حال انجام را فروگذاشت مگر آنکه به‌صورت مانعی برای سیاست‌ورزی جدید جلوه‌گر شوند. در زمینه هر چهار وجهی که سیاست‌ورزی عادی و متعارف را می‌ساختند باید دست به اقدامات نوآورانه زد. شاید بتوان این اقدامات را ذیل «نوسازی و بازسازی» خلاصه کرد.

نوسازی و بازسازی باید در سه دسته از تلاش‌های ما متجلی شود. با اشاره به هر کدام بحث را به پایان می‌برم.

الف- نوسازی و بازسازی جهت‌گیری‌ها و گفتار سیاسی. در این نوسازی باید به دو عنصر اصلی توجه کرد. تاکید بر «ایجاد دگرگونی‌های ساختاری برای دستیابی به توسعه همه‌جانبه، مشارکتی، برابری‌طلب، پایدار و معنوی.»

ب- نوسازی تشکیلاتی و سازماندهی مجدد. محور این نوسازی، از یکسو مردم‌سالارانه‌تر کردن فرایندهای تصمیم‌گیری است که این خود مستلزم شفافیت فرایندها و غیرشخصی شدن آنهاست. از سوی دیگر باید به کاهش تعداد مراکز تصمیم‌گیری و متناسب کردن آرا با وزن اجتماعی اندیشید.

پ- نوسازی راهبردها (استراتژی‌ها) و ترفندها (تاکتیک‌ها). برنامه‌ریزی برای تجربه اشکال متفاوتی از اقدام سیاسی و اتحادها و همسویی‌های تازه ذیل این عنوان قابل طرح‌اند. در نوشته‌های دیگر به تفصیل در این موارد باید سخن گفت.

> ■ **مقاومت در برابر تغییر در جامعه‌ای که به‌شدت خواهان تغییر است، به جدایی روزافزون جریان‌های سیاسی از بخش‌های مختلف جامعه منجر شده است.**
>
> ■ **باید از تکرار صرف آنچه سیاست‌ورزی معمولی و متعارف است، پرهیز کرد. نباید اقدامات در حال انجام را فروگذاشت مگر آنکه به‌صورت مانعی برای سیاست‌ورزی جدید جلوه‌گر شوند.**

نقل و قول

تخلفات در انتخابات ۸۸ و ۹۶ برابر بود

عباسعلی کدخدایی، سخنگوی شورای نگهبان: ایشان [موسوی لاری] باید بروند از این حرف [هرگاه دولت و شورای نگهبان از نظر سیاسی همسو نیستند کار انتخابات به مشکل می‌خورد] توبه کنند چراکه خودشان وزیر کشور بودند و اینگونه نیست. در هر انتخاباتی تخلفاتی وجود دارد و لازمه آن است که بررسی‌های بیشتری صورت گیرد. تنها انتخاباتی که تاخیر در آن صورت گرفت انتخابات ۸۸ و آن هم با مجوز ولایت‌فقیه بود. شورای نگهبان باید در برابر تخلفات مسوول باشد و آنجایی که لازم است به قوه قضاییه رجوع کند... از جهت گزارش‌هایی که به ما می‌رسد بین انتخابات ۹۶ و انتخابات ۸۸ برابری بوده حتی در مصادیق هم مشابهت‌های زیادی بوده ولی انتخاباتی که تخلفاتی باشد که تاثیر روی انتخابات و سرنوشت انتخابات دارد معمولا در حوزه انتخابات مجلس داریم اما در ریاست‌جمهوری بین ۸۸ تا ۹۶ تعداد گزارشات تخلفات زیاد بوده و بیشتر هم در حوزه قوه مجریه بوده است چراکه وزارت کشور و قوه‌مجریه خود برگزارکننده هستند. **عصر ایران**

آرمین و حقیقت‌جو فضای کوی دانشگاه را تشدید می‌کردند

مرتضی طلایی، فرمانده سابق نیروی انتظامی تهران: نمی‌شود تاریخ را عوض کرد. در جلسه‌ای با حضور روحانی، مصطفی معین و وزیر کشور به پلیس ابلاغ کردند که وارد کوی شود و اختیار دادند که برای جمع کردن موضوع وارد کوی شود. این مصوبه بود یعنی جمع موافق این حرکت بود و دبیر جلسه آقای روحانی بود. فردای آن روز دکتر قالیباف من را خواست و گفت «اجازه ورود به کوی داده شده اما شما تدبیر خودت را عمل کن هرچند ما قصد ورود به کوی نداریم». من هم با وجود این اجازه از این مصوبه استفاده نکردم و ماندم تا لحظه‌ای که دانشجویان خودشان از پلیس خواستند وارد کوی شود. آنچه به قالیباف نسبت داده شده بود جفا به نیروی انتظامی و کسانی بود که یک ماه شبانه‌روز در خیابان‌ها بودند. «گازانبری» را خود دوستان آن جلسه تصمیم گرفتند هرچند آن هم اجازه قانونی بود اما متاسفانه یک مصوبه قانونی طبقه‌بندی‌شده را افشا کردند... در سال ۸۲ به عنوان نمونه که سخت‌ترین سال برگزاری سالگرد ۱۸ تیر بود (آن سال آخرین سال بود و غائله جمع شد) این مراسم در شرایطی بود که نمایندگان‌شان در مجلس مانند فاطمه حقیقت‌جو و محسن آرمین و برخی در داخل وزارت کشور، شب‌ها داخل کوی می‌رفتند و با بچه‌های دانشجو جلسه می‌گذاشتند و متاسفانه اینها به‌جای اینکه به‌سمت آرام‌سازی فضا حرکت کنند، برای تشدید فضا به کوی دانشگاهی رفتند. **تسنیم**

منافع برخی در ناآرامی و تنش است

محسن صفایی‌فراهانی، فعال سیاسی اصلاح‌طلب: متاسفانه در کشور ما منافع ملی یک موضوع مغفول مانده است، چون نهادهای مدنی حضور ندارند. اگر به این ۴۰ سال دقت کنیم، از سال ۸۳ تا سال ۹۳ درآمد ارزی ایران یک درآمد افسانه‌ای بوده است. این درآمد افسانه‌ای خرج چه چیزهایی شده و چه توفیقاتی را برای کشور به همراه داشته است؟ اما منافع خیلی‌ها را تامین کرد. برخی به دنبال این هستند که چگونه می‌توانند به راحتی فضا را به گونه‌ای کنند که بلکه آن منافع دوباره برای‌شان تامین شود و در این راستا امروز از جنگ و ناآرامی و تنش استقبال می‌کنند. هرنوع به‌هم‌ریختگی در حوزه داخلی ایران می‌تواند اجرای قانون و نظم و انضباط مالی را به هم بزند. امثال بابک زنجانی که ۲.۶ میلیارد یورو را به جیب زد، کم نیستند. این فرصت، ناشی از آن تحریم‌ها بوده است. اگر آن تحریم به ایران تحمیل نمی‌شد، کسی دنبال دور زدن تحریم نمی‌رفت. آن پولی که به ترکیه رفت و گم شد برای چه اتفاق افتاد؟ همچنین نفتی که به یکی از نهادها دادند و از بین رفت اینها همه برای دور زدن تحریم‌ها بود. اگر کشور مجبور شود همان کارها را انجام دهد، دوباره منافع آنها تامین خواهد شد. پس بدیهی است که عده‌ای همه آرزوشان این است که چگونه می‌توانند اوضاع فعلی را به شرایط قبل برگردانند. قبلا هم گفتم اگر در دولت اصلاحات ۹ روز یک بار بحران درست می‌کردند در این ۵ سال دولت روحانی هر روز بحران‌سازی می‌شود! **ایلنا**

ضرب و جرح در زندان رجایی‌شهر طبیعی است

مصطفی محبی، مدیرکل زندان‌های استان تهران: آقای وحید مرادی در سوابقش حدود ۲۰ تیر خورده است و ۱۳ مورد سابقه ضرب و جرح دارد. طبیعتا این شخص زمانی که وارد زندان می‌شود، می‌خواهد رفتارهای قانون‌گریزش را در زندان عملی کند. ماجرا از این قرار بود که وحید مرادی در سلولش با بقیه زندانیان درگیر می‌شود و بقیه را مجروح می‌کند و آنها هم از طریق تیزی به قلبش او را به قتل می‌رسانند. به هر صورت عمده زندانیان رجایی‌شهر متهم و محکوم به قصاص و اعدام با جرایم خشن و سازماندهی شده هستند و طبیعی است که چنین اتفاقاتی رخ دهد... آقای بقایی در شرایط مناسب و کاملا انسانی در بازداشتگاه اوین نگهداری می‌شود. در مورد آقای مرتضوی نیز باید بگویم به دلیل اینکه نمی‌توان وی را در کنار دیگر زندانیان نگه داشت، در بند ۲۴۱ اوین در حال گذراندن حبس است. باز هم می‌گویم که این طور نیست امتیاز خاصی به این زندانیان داده شود. **ایسنا**